

بارگاه رسالت سفر از شده بودند همین چهار بودند یکی شاه مجید اکرم  
 دویم مولانا صاحب الحق سوم شاه جمال محمد عزت همین چهارم شاه محمد کریم قدر گاه

## ذکر احوال حضرت شام محمدی قدس سره

ایشان در عمر شانزده سالگی بذوق فقر و خدمت فیض در جنت حضرت  
 تاج العارفین از اطراف بلده لکنئو آمده بودند و عمر در خانقاه بسر کردند  
 تا در ریاضت شان نیست کردت شصت سال در یک حجره قناعت  
 کردند سرآمد کرار احم در آرامگاه یکسان داشتند و گاهی پادراز کرده  
 یا برینک تخفتند و روزه طی بسیار داشتند و ثلث اخیر شب گاهی  
 در مدت العمر از او فوت شد و از طلوع آفتاب تا یکپاس بنلاوت  
 قرآن و بحسب خانقاه یاد رگاه شیخ دیگر از مکانات قصبه واقف  
 شدند مؤذن سخی شریف خانقاه ایشان بودند و ولی مادر زاد و  
 سیف زبان عبارتی مست از مجموعه کمالات ایشان و در بارگاه رسالت  
 قربی حاصل بود که کسی را بوده با شد نقل است روزی  
 یکی از بزرگان دین بی اجازت جناب ایشان اذان گفت و از کمال  
 رغبت گفتن اذان از کسی که بر ایشان در اذان سبقت کرده  
 پس رخ و ملال در دل پاک وی قدس سره جا گرفت اما از غایت تحمل  
 صبر کردی و حرفی از شکایت بزرگان نه آوردی آنشب گوینده اذان  
 از رسول صلی الله علیه و سلم مشرف شد و چنین بر حسین النور از طرف خود

دید و فی الفور در باطن خود تفرقه عظیم یافت او را اضطراب در گرفت  
 و توبه کرد که گو بر گناه جدید مطلع نبستم التوبه کردم و اگر اطلاع بر گناه  
 یابم دیگر توبه بآزم آنحضرت فرمود چرا شاه محمدی را بیخ انداختی  
 و بروی سبقت در اذان کردی ای وقت نماز میرفت و هم چند بار بعضی بعضی  
 در ایشان در امری که ایشان را بیخ داده بودند دیدند حضرت تاج العارفين  
 را فرمود که می فرماید هر کسی که شاه محمدی را ایدار و بیخ داد و ایدار داد  
 و در طلال انداخت و در استخاره به جناب بید طولی و شتاد خلقی برای دریا  
 کار او را تکلیف میدادند و از اخلاق کسی را محروم میداشت و هرگز در  
 دریافت وی غلط نشدی و با وجود توکل سبب داد سخاوت داده بود  
 و بیشتر مقروض ماند اگر کسی گفتی که هر چه از جامی میرسد همان روز بر  
 طلبار و فقراروسا کین حقه اطفال تقسیم میفرمایند و ادای تشریف  
 نمیسازند فرمودی ما برای ذات خود قرض نکرده ایم مگر بهر محتاجان آوا  
 آن بزمه خدا است و فی الحقیقت بچنان پیش آمد که بعد از انتقال و  
 سرنگی از غریم می آمد و تا سفت میکرد وی گفت فرض خود بروی بجل کردم  
 تا آنکه یک خر مهره هم بر زنده وی قدس سره نماز نقل است یکی از صاحبان  
 را سبب بعضی امر که در ظاهر است کرده می نموده در باره شان ترو  
 میفرمود شبی بزرگی را از بزرگان نقل بنده بخواب دید که میفرماید شاه  
 محمدی بی شک ولی است هرگز در ولایت او رب نسبت نقل است  
 ندانی در اجرت باوی بدویانستی کرد و پنبه هم زودیده و اجرت را تقاضا مید

فرمود پنبه هم در دید و موافق شرح معمول اجرت هم گرفتگی و دیگر  
 را و غوی داری فقیر راجح دادی و کاذب گفتی بگیا بقدر که مدعی آن استی  
 اما افتخار احدی را روز ششم بر تو نگزرد که پیوند زمین شوی آن سخت  
 بر پنج وی قدس سره خیال نکرد و شب هشتم از مرض دفعی بملک شد  
 و پیوند زمین شد نقل شبی قریب سحر بعد فراغ او را باواز بلند گفت  
 هر که مراد خود خواهد دان و کباب و شیر جای مارا خوراند شب دویم هم بر  
 سخن گذشت شخصی بطلب وز کار غایت در مانده بودند تدریس کرده مان  
 کباب و شیر جای همان وقت سحر پیش آورده تناول شد و آنکس گفت  
 ایعاشی و نده کردم اکنون امیدوارم که بر سر روزگار شوم فرمود چنان  
 تو کردی حق تعالی هم با تو خواهد کرد و بعد چند ماه بر سر روزگار شد  
 و پس عزت پیدا کرد که از حوصله وی نهایت بلند بود و حکایات وی از این  
 سنس بسیار است تاریخ انتقال شب هفتم شب دوشنبه ماه ربیع الثانی  
 هجری ۱۰۰۰ سال کبیرا رود و صد و چهل و سه از سال هجرت است قبر شریف  
 باین قبر شاه محمد کریم است

## ذکر احوال حضرت شاه غلام شرف قدس

در بیان حضرت تاج العارفین ایشان فی قرابت آنحضرت بودند و قرابت قریب است  
 متا احوال رفیع و جلالشان در عالم سی بود و ستانه و ست پازوی ارسل و سرور پیشتر  
 مغلوب الحال اندکی جز بار و روح قدرت بلاکت سیده بود که بجز نفسی چند بگمانی مانده بود

بدستگیری حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہم از ان مہلکہ نجات یافت چنانچہ  
 در تصرفات آنحضرت رحمہ اللہ انشاء اللہ تعالیٰ ذکر کرده خواهد شد نقل است  
 در مرض موت خود مبلغ دہ روپیہ نیاز عرس حضرت تاج العارفین حوالہ  
 مولانا شاہ ابوالحسن صاحب امہ افضلہ کردہ کہ بحضور شیخ العالمین سائند  
 تا ما ہم شریک سعادت نیاز عرس شوم بعد دو روز کہ مولانا مدوح اعیان دست  
 تشریف بردند آنجناب فرمود کہ شاہ نظر قلت نذر رسانیدن وی برز  
 اطلاع نہ فرمودند و از رد قبول وی ظاہر نمودند و بانتظار داشتند  
 لیکن صاحب نیاز از کمال کرم و لطف قدیم خود شب بسترہ قبول جان  
 تازہ و ملاوت نے اندازہ بخشیدند و دیدم کہ وہ چند بار ان شاہ جبرج  
 شاہ محمد کریم وغیرہ آنحضرت رضی اللہ عنہ تشریف آورد و عیادت  
 فرمود و گفت نذر تو مبلغ دہ روپیہ بابت عرس رسید مولانا مدوح میفرمود  
 کہ ازین الزام جناب ایشان پس منفعیل و مجلس شدم تاریخ انتقال ششم  
 ماہ حبیب روز جمعہ وقت چاشت سال یکہزار و دو صد و ہجرت سال ہجرت  
 است قبر شریف در اعلا طہجد امجد امیر عطار اقدس سرہ برد و ازہ  
 مشرفی سنگین سجد بفاصلہ پیم شش قدم و اقصیت

## ذکر احوال شاہ اسلام سول قدس سرہ

وطن شریف شان موضع ہر لہ است در بلدان تاج العارفین مثل  
 ایشان کے مستور الحال و محمل المزاج بنوہ سچ خاصان بارگاہ

دیگر طالبین رسم بر حال شان اطلاعی نبود و اطفال با وی سخنرانی  
 و سنه اولی می کردند اما از رحم بر کسی زجر نکرده و در پاسخ سخن آهنا  
 سکوت ورزیده و از ترس روی بسوی کسی ندیدنی نوافل و او را  
 بسیار خواندی از شیخ العالمین رضوی هم از سید العلماء و امت برکات  
 یاد دارم میفرمودند یکی از احوال رفیع ایشان آن که در خواندن التحیات  
 چون بقام تشهد رسیدی از جمال جهان آرای نبوی صلی الله علیه و سلم  
 مشرف شدی هیچ نماز از فرغ من و نوافل نبود که بدون این ولت با تمام  
 تاریخ انتقال سیزدهم ماه محرم وقت شب اول پانزده سال بگذارد و در  
 پنج از هجرت نبوی صلی الله علیه و سلم بود قبر شریف در احاطه باغ حضرت  
 تاج العارفین است اما از شکستگی قبر و امتداد ایام نشان قبر هم باقی نمانده است

## ذکر احوال حضرت شاه سیح المقدس سره

وطن شریف شان موضع عیسی پور متصل قصبه پہلواری بقاصد راج  
 گروه است نسبت فرزندمی بخواجه نصیر الدین چراغ دہلی قدس سره دارند  
 از باریان حضرت تاج العارفین رفو اند چون عمده قانون گوی داشتند خود  
 را از زمره فقرا یعنی شمرند اما احوال رفیع و ریاضت شاقه نسبت معاصران  
 خود میداشتند گاه بودی که بر خود خام بے نمک شش ماه گذرانید  
 گاه بر پنج بیخ هفت ماه بسر کردی و از اذکار و افکار آنچه رسیده بود  
 تا مرگ در سفر و حضر قضا نکردی از حسن طینت ایشان آن بود که در کار دنیا

سرگز چیز سے صرف نکر و نکرانکہ اول آنقدر بردہ ہستے لباس کہنے و  
 شکستہ و بردہ ہستے و نو دست نکر دی نکر اول براسے محتاجے  
 دست کنانیدے و پوشا بندی نقل بہت در ابتدا می ذوق  
 سلوک بجنورتاج العارفین رضی اللہ تعالیٰ عنہم بیت کرد از آنجا کہ در آن ایام  
 عسرت زیادہ داشت بجز یک بطانہ بستار رنگین آنم کہ نہ دیگر نبود  
 کہ نذر آرد پیش نظر حضرت شیخ نہاد آنحضرت فرمود کہ بیعت اگر سب  
 حصول دنیا می کنی بغیر آن نیز ممکن است باندک سعی و مشورت صاحب  
 دولتی حاصل بشود و ضرورت بیعت ندارد و عرض کرد کہ بیعت عالمان حصول  
 دین دارم آنحضرت ارشاد کرد اگر فی الحقیقت چنین نیست گاہی  
 بجاہت دنیاوی ما را تکلیف ندهی و بیعت گرفت و ایشان ہم تازندگی  
 برین عہد ماند بعد چند می بر استقلال می رسم آورد و فرمود شیخ اللہ  
 بس مرد مستقل است با چنین عسرت گاہی شکایت آن پیش من نکر  
 حق تعالی وی را صلاح و فلاح بخشد و راندک زمانہ از عنایت شیخ  
 بدولت ظاہر ہم ممتاز اقارب و سردار با بیعت شد و در اواخر  
 بمبر تہا علی رسید نقل بہت می فرمود شیخ العالمین رضی اللہ عنہم کہ روزی  
 نوجوانان از یاران آنحضرت رضی اللہ عنہم جدا ایشان حرفے نہادند و سخن  
 بر زبان آوردند آنحضرت رضی اللہ عنہم خبر شد فرمود شیخ اللہ ہرگز  
 در شورش و وجد نہ شاست مگر آنکہ ہر ہر موی او در دریائے  
 نور شناوری میکند نقل بہت مشہور و معروف و ہم از حضرت

حضرت شیخ العالمین فرمادند که معمول و دستور ایشان چنان  
 بود که اهل معامله عرض خود می گویند و ایشان سر بر اقبیه چون سخن تمام  
 کردند سر برداشته جواب وی مجمل میگفتند و باز بر اقبیه می نشستند و در  
 کچه ری تحصیل می کردند سیرت اگر در معامله توقف می دیدند در حجب از گونا  
 گان کچه ری منزوی شدی و بواسطه او را در پرده نمی و هرگز از ظاهر  
 ایشان با کسی سخن خود نمائی نداشتی تا مگر مصروف کار خود بودی  
 و قضای وقت پس بگروه داشتی روزی تحصیل در کت کفروشت و از  
 قوم کایستد بود گفت شیخ مسیح الله و طیفه او را بسیار و اروا <sup>حیف</sup>  
 که باین دوستی بکارمانه آمدی وی سخت دختر ما گرفته و این در حسن <sup>مید</sup>  
 و هر نوع تدبیر کار بروم در خالصه خود فرقی و فصله نکرد آخر بر عرض  
 عام چاره کاروی گذاشتم و بر کس رجوع آوردم تا این زمان رسماً  
 و کلیه از مقصود اثری نیافتم هر چند از حصول کارنا امیدم لیکن مرد فرزند  
 نیکدار و که رو به تدبیر نکند و بطلب سازم و اکنون از اندامی آن شیطان  
 بر جسم بجان آمده ام جناب ایشان جوانانند و حسب دستور  
 نجوانان او را در قطع معمول از مکان داخل شدند و خیال رفت  
 آن دیو در دل بود بجز بند کردن دروازه محره آن دیو بصورتی که  
 و توانا و عظیم الحجه محسوم شده ظاهر شد و جمله دلیرانه بر ایشان آورد  
 و کشته افتاد و با وجود سخاقت بدن و لاغری ریاضت بزور باطن خود  
 وی را بر زمین زد و بر سینه وی نشست و شور و فریاد کرد و کار بارید

کار و بیارید و فرج کنید مردمان در سگفت افتادند و دیدند چون در حجره  
 بند بود و آواز دادند رسیدیم در یکشایند که یکبار آن دیو بفریاد آمد که ما را  
 بگذار عهد و امانت بومی بندم کرد و گویان و خضر را از سببی نرسانم و بوس  
 نزدیک نه شوم اما ایشان قبول نکردند تا آنکه بکسی طور خلاصی خود کرد  
 و بگریخت در راه و اگر دزد و از زور کشتی عرق عرق بودند تخصیص در رسید  
 که با جراحیست سرگذشت بیان کردند باز از آن روز گاهی برو خشن  
 اندامی آن دیو بکسی نوع نشد نقل است شیخ العالمین فرمود که هر که  
 صعب بشاه شمس الدین ابوالفرح در ایام طفلی عارض شده بود حضرت  
 شاه عبدالحمی قدس سره را در د فرزند می با اضطراب آورد و روزی  
 حال روی فرزند دیده پس گریان بحضور حضرت تاج العارفین آمدند  
 و استغاثه کردند که سامعان را جگر آب می کرد آنحضرت در مراقبه  
 شد و شاه مسیح آمد که در انوقت حاضر بودند هم با اتباع شیخ مراقب  
 شدند بعد ساعتی سر از مراقبه برداشته گفتند خیریت است فرزند  
 دل بند عمر طول دار و جا سے تر و دلشوش نیست و هم می فرمود شیخ  
 العالمین که شب نخستین عالم قبر بشاه عصمت قدس سره که ذکرش بالا  
 گذشت بخواب خبر مرگ خود کرد و او شان در وطن خود موضع سائین  
 هرا بودند به همین عبارت میر صاحب با فراغت کردیم نقل است  
 شیخ العالمین فرمود روزی از کشتود کار و فتح باب شکایت  
 کردم همان شب شاه مسیح آمد بخواب دیدم آمدند و گفتند محنت در



در مراقبه و اذکار در شبانه روز چهار ساعت هم نمی نمود و بر اینصفت  
 سر و خیال نمی آید و زبان شکایت هر وقت دراز و برفت تاریخ انتقال  
 بست نهم ماه ربیع الاول سال یک هزار و یکصد و هفتاد و پنج از سنین  
 هجرت قبر شریف جانب جنوب قصبه بهیلواری پس متصل جانی است مشهور  
 بمقبره و در ختمای ترمندی عظیم الشان در آن مقبره است خصوصاً  
 یک درخت که نموده آن کسی را از اهل قصبه معلوم نیست حضرت تاج العارفین  
 میفرمود که با سابق و تنه وی را از طفلک همچنان دیدم که امروز می بینم و  
 عمر شریف آنحضرت بود و سه سال بود و انتقال را هم امروز پنجاه و هشت  
 سال گذشت مردمان ازین قول تخمیناً عمر آن درخت سه صد سال میگویند  
 و احد اعلم باین قبر شریف مخدوم خاصه خلاصه بقاصده جیل و خیابان قدم  
 واقع است

## ذکر حال شاه مظفر قدس سره

در احوال ایشان از حضرت شیخ العالمین ۴۴ شنیدم که در محبت شیخ  
 یگانه زمانه بودند و طبع موزون داشتند چنانچه این شعری از تصدیق  
 مدحیه مقبول حضرت تاج العارفین ۴۵ است ۵۰ جوکار فکرت دخیل بر عیان  
 است ۵۱ بحیب حکم کن و بر قضا بهانه گیر نقل است می گفتند مولوی محمد قادر  
 سلمه الله تعالی که در موضع کسیر مسکن و مدفن شاه غلام مظفر قدس سره  
 وارد بودم و از فرارشان واقف نبودم بعد نماز مغرب چشم کشا و هوا را در

مشغول شدم برای العین دیدم شخصی کوچک رو آمد و قریب من  
 سبقت سلام کرده دوزانو شست بقین دستم که شبی از شباه  
 عالم مثال است پرسیدم اسم شریف فرمود مظفر مخدوم خود منم از زبان  
 ماوستند که نه فهمیدم قصه و مظفر تاج العارفین منم از آنجا که شایسته  
 آنحضرت هستند تو ایستم که حاضر نگردم و قبر من از آنجا قریب تر است  
 ما در پیشستند و خدمت شد بعد فراغ او را از مردمان حال آنجا  
 شان پرسیدم و صبح برای فاتحه بر قبر حاضر شدم و پس از آنفات یافتیم  
 چون از آن موقع مر حبت وطن کردم و حضور حضرت شیخ العالمین  
 مفصل احوال عرض نمودم و فرمود صوت اصلی شان همین بود که دید  
 و این اخلاق سبب همان محبت و می بود که با شیخ رضوی داشت

## ذکر حال میردلی قدس

در احوال ایشان شیخ العالمین رضوی فرمود که مشائی همین هم بهر سبب  
 رسایند بود که کس از سالکین آن مشائی نرسیده و افکار که تعلق به  
 است دیگران را بعد و مشکل است افتاد و ایشان سه چهار عدد و یک نفس  
 میگردند تا آنکه اتفاق سفر حضرت تاج العارفین رضوی بنام این افکار و پیش  
 همراه رکاب سعادت بودند آنحضرت ملازمت با این بجهت مولانا رسول الله  
 گنایند چون نوبت ایشان رسید عرض داشت که میردلی ایشان آمد که  
 و در آن روز از حرم ایشان بگذر شد که در بود و در پیشش با غایت

میکند حضرت مولانا یاری را فرمود که برو با میربدلی در حجره و کیفیت  
 حبس عمومی بمن اطلاع کن شیخ العالمین رضوی فرمود که حضرت تاج  
 العارفین ارشاد میکرد که در وقت امتحان میربدلی رنگ بر روی  
 داشت گویا در خود نبودم از آن جهت که دوستی حضرت مولانا چنان  
 بود که اگر کسی یکبار در سخن فاضول گوشت اعتبار وی دیگر در هیچ  
 سخن نمیفرمود و مبادا که در امتحان میری موصوف از کا زبان شمرده شوم  
 باری حق تعالی از فضل خود عزت و آبرو بخشید که ممتحن آدره وقت  
 دیگر بعرض رسانید که یکساعت کامل حبس کرده شش ساعت را که  
 میرسد حضرت مولانا این شاد کرده که کمال حسین پیدا کرده است شش ساعت چه یکساعت  
 کامل حبس مروت و تحسین افزین فرمود و با جہان لطف و انعامی است که  
 بجا آورم و دیگر ایران حضرت رضی میزبان شد و میرزا علی که احوال ایشان از کسب  
 و نوشتن حضرت شایع محمد واسع قدس سره که کما شفق و بی تنبلی نقل است  
 شفق بهت استخوان شیرینی او عیبه مکنایند پیش  
 او رو عرض کرد که ذائقه فرموده شود فرمود و غبت ندارم چند آنکه او با لغت  
 می کرد وی قدس سره ابامی نمود تا آنکه و این او بعد چند ساعت اتفاقاً  
 از عامل او عیبه ملاقات شد گفت ای فلان امروز حبت شیرینا شیرینی  
 چیزی خوانده فلان کس را داده بودی بی و خواندن تو اثری با نستم  
 که وقت آوردن شیرینی پیش نظر من دیدم ملاکه اثر قبول وی بر تسمان  
 می برند آنستم که خواندن تو مقبول حضرت حق شد اگر خواهم خورد

البته مسخر خویشم گردید لیکن بار خورون چه ضرور نخورد و ممالا اثر  
عمل تو چگونه خواهد شد آن صاحب عمل پس شست ده غده و غزلت  
نشیند بیشتر اوقات دشت و با خلق کمتر می ساخت حتی که بجنور  
شیخ هم نازانیکه چیزی از واردات نمی دید نمی آمد

## ذکر فرزند آن حضرت تاج العارفین و احوال آنرا

فرزند آن حضرت کلالن شاه عبدالحق قدس سره بعمر جوانی عزم شهر  
مرشد آباد کرد و با جماعه سید فرمود هر چند از کسب سلوک و اخذ  
طریقه خود را معزاد داشت و خیال بان نمی فرمود اما التفات حضرت  
تاج العارفین آنقدر بر وی بود که اکثر تصرفات بظهور می آمد و خلق بر  
کمال وی در دیار بنگاله اتفاق داشتند نقل است کسی از اهل شهر  
مجلس بزرگه آریسه بود ایشان و شایخان شهر همه حاضر بودند ناگاه  
ابرعلیظرفی خاست و ترشح شدن گرفت مجلس بیان پیاکنده خاطر شد  
و از ایشان گفتند حرجی عظیم پیش آمد فرمود دفع آن و شنوا نیست همه با  
دستها و پید و شور و غوغا بر و آید که رفت رفت برگشته شان همه شایخان  
و ازادان فقیر و امیر که حاضر بودند بوقت شان دستها میزد و شور  
میکردند رفت رفت فی الفور ابر پاره پاره شد و برفت و آسمان صاف  
شد گویا طلسمی عمل آمده بود و نقل است سال مخط بود هر کسی از آب  
حسرت فاسنان را سیراب می نمود خلقی بر کشت زار آب از دیده نمنا

میرنجیت و عالمی خاک مذلت بر سر نه بخت غریب و سگین را که می پرسد  
 اغنیار را هم دل بر مرگ بود همه با رجوع بجناب ایشان آوردند فرمود  
 طعام وافر بخت کنید و درویشان و کسنگان را بدان دعوت سازند  
 من هم میرسم خلقت شهر که معتقد بودند با خود با مشارکت کرده پلا و  
 پز انیدند و فقرا و سگین را حاضر آوردند جناب ایشان هم تشریف برد  
 فرمودند با حضرات فاتحه پیران من کنید و بخورید چون از اطعام فراغت  
 دست داد دست و عابر داشت و همه خلق در پس او آمین می گفتند همان وقت  
 ابرآمد و چندان بارید که حاجت دیگر به بارش نماند و هر کسی از صاحبان  
 که واقف بود می گفت این محض زور تصرف پدر بزرگوار ایشان است و  
 ارکان دولت سرکار منتظم الدوله نواب جعفر علی خان از زن و مرد و  
 مطیع و مطفدوی قدس سره بودند

## ذکر فرزند و هم شاه عبدالحمیدی قدس سره

شمه از احوال ایشان در ضمن حکایات شاه محمد اکرم قدس سره بقید  
 تحریر آورده شد صاحب سلوک بودند ملاحظه وقت تمام تر داشتند  
 و غنیمت می شمردند شیخ العالمین رضی الله عنه می فرمود که از ابتدا  
 ایام سلوک تا مرض موت مراقبه صبح و بیداری آخر شب از ایشان  
 فوت نشده اگر چه بعضی روز غرضه قلبی یافتی اما همانقدر مراقب شد  
 و ترک نکردی و هم وقت سحر که از خواب بیدار گردیدی با وجود خاوان

کسی را بر اس کے وادون آب وضو، ہم آواز نداوی خود از چاه آب  
 شیدی و از غسل و وضو، ہر چہ بدان احتیاج داشتی کردی و در وجہ  
 و سخاوت مشہور خالق بود و ہم می فرمود حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ سبب  
 التزام مراقبہ صبح بعد انتقال نام ایشان در دفتر اولیاء خدا داخل  
 کردہ شد تا پنج بست پنجم ماہ جمادی الثانی وقت نصف شب انتقال  
 کرد و سال یک ہزار و یکصد و نو و دو و از حیرت و سجاوار حضرت تاج العارفین  
 و فن گردید چون ذکر حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ فرزند سوم حضرت  
 تاج العارفین و ہم خلیفہ و سجادہ نشین آن حضرت بود و مقصود اصلی ازین  
 تالیف ذکر اوست در جمیع تذکرہ و رضی اللہ عنہم ذکر اربابان وی نیز منظور  
 خاطر بود بنا بر احوال وی رضی اللہ عنہ عقب تذکرہ اربابان و فرزند  
 تاج العارفین کہ داخل طریقہ بودند خواہم گفت انشاء اللہ تعالیٰ

## ذکر شاہ محمد نور الحق قدس سرہ

ایشان ابن الابن حضرت تاج العارفین اندیدر بزرگوار ایشان  
 شاہ عبدالحق قدس سرہ است در علم ظاہر و باطن و فضیلت بہر سائیدہ  
 و در فن شاعری شہید بزرگم را با اساتذہ کبیر پیشین در میدان فصاحت  
 و روانیہ صاحب یوان و قصائد است کلام پر اثر و سگواہ صاحب دلی  
 اوست اشعار در چہ بسیار و از انجملہ یک غزل کہ در مدح حضرت تاج  
 العارفین در عالم شوق انشاء کردہ ہنوز زبان زد قوالان است و مقبول مدح

مطلعش بر سبیل تذکره نوشته می آید ۵ من بسبب نالان گلستان  
 مجیدیم + پروانه شمع رخ تابان مجیدیم + و از مطالع قصائد که در شان وی  
 رضی الله عنه گفته است یکی از آن جمله آنست ۵ با ما هر آنچه کردی  
 کرد روزگار + الا همین که از توجده کرد روزگار + و در قصیده دیگر سبب دخول  
 خود در طریقه بیان فرموده که تلاوت قرآن حسب معمول میکردم اثری  
 بر دل طاری نشد و گریه بر من استیلا یافت که بنمودم شدم چون بحضرت  
 شیخ اطلاع شد همان روز شغلی و فکری ارشاد کرد و مطلع آن قصیده  
 اینست ۵ اول که بنام حق تعالی بشد ناله و آه من و و بالا + و در  
 استخاره دید طولی داشت اکثر استخاره وی بحضرت مرتضوی کرم الله  
 وجهه شریف بودی یا سبحان انعامت آب حضرت محبوب سبحانی رضی  
 الله عنه و از کار و اشغال که در حین حیات حضرت شیخ رضا از مکاشفات  
 اوست بس پر اثر است و هنوز معمول و جاری است و بیشتر نوائل  
 از معلومات ایشان داخل فضل البنی است و در رویا که و  
 غلط کمتر واقع شدی و در وجاهت و مهابت ظاهری هم نظیر  
 بداشت بس فکیر و خوب صورت بود و چون در مجلس نشستی بیان شیر  
 عزان در چشم خلق می نمودی هرگز رعب و هیبت اغنیاء و فقرار صا  
 باطن در روش راه نیافتی نقل است روزی ذکر رویا که صادق بود  
 شیخ العالمین فرمود که حضرت تاج العارفین رضی الله عنده صعب آمد  
 که در بستگان و من دولت را از غایت تشویش در ظاهر و باطن فتور نام

افتاده و ایام عشره محرم بود در بند و سبت نیاز امام علیه السلام و آداب  
 نوافل با ثوره سخت تحمل بر راه یافته هر کسی با اعمال صحت شیخ صوفی اوقات  
 میکرد شاه نور الحق مرتبه امام قاسم بن الحسن علیها السلام گفته بود بخوان  
 که امام حسین علیه السلام در محراب غار متعلق المکنه شاه غلام سرور جلوس  
 افروز است پیش رفته و سلام عرض کردم حضرت امام فرمود مرتبه فرزندم  
 قاسم بن الحسن انشاء کرده عرض کردم بی ارشاد فرمود بخوان تمام مرتبه  
 پیش آنجناب خواندم گریه فرمود و پرسید چه میخواهی عرض کردم شفا  
 شیخ خود آنحضرت دست دعا فرما کرد و در زبان حق ترجمان آورد و بر  
 صحت شاه مجیب الدفنا تخمیر از غایت مسرت پاره از شب باقیمانده بود  
 که بر در خانقاه آواز داد حضرت تاج العارفین را بعد از آن وقت افاقه آمده بود  
 فرمود آواز نور الحق معلوم بشود خبر گریه کسی آمده در وازه خانقاه بکشد  
 حاضر شده خواب خود عرض کرد حضرت فرمود از باطن مزاج منشرح  
 می یابم و افاقه هم خود بخود دید است تا آنکه صبح صادق دمید آثار شفا  
 آفاقا نمایانته می شد بعد نماز صبح ارشاد کرد و گویند مردمان را که متوجه  
 او است نیاز معمولی عشره محرم شوند و نوافل عشره را قضا نکنند  
 و در عین عشره صحت کامل دست داد و دیگر حکایات ازین قبیل بسیار  
 انتقال شریف در راه شعبان تاریخ چهارم روز سه شنبه سال یک هزار و دو  
 صد و سی و سه هجری است مزار شریف در احاطه خواجہ عماد الدین قلند  
 رضی الله عنه است -



## ذکر شاه شمس الدین ابوالفرح قدس سره

بن شاه عبدالحمی بن تلج العارفین قدس سره هم ایشان بس مرتاض  
 بودند یکی از ریاضت شاقه استقامت بر او را با انضباط وقت بود که  
 گاهی در سفر و حضر فتور راه نیافت صاحب ارشاد و ترشید بود  
 مکاشفه تیز و تند و شست با وجود معاش از وی دست بردار و قدم  
 بر توکل مردانه وار که گاهی یک خر مهره از آن بصرف خود آورده فرزندان  
 وی در تحت تصرف خود میداشتند و در بر فتوح اوقات بسیر میفرمود  
 بعضی اذکار که عددش معلوم کسی نبود از وی یافت شان حسب عدد  
 رواج طریقه یافته نقل است یکی را از اجاب بیماری صعب بود در فتنه  
 رفته نوبت بیاس کلی رسید و وقت انتظار آمد خوششان در اوران معلوم  
 و معلوم بودند ایشان در حجره خود بقصد دریافت حال مراقب شدند  
 یکدو نفس باقی مانده باشد که بحضور حضرت شیخ العالمین رسیده عرض  
 کردند صحت است ملک الموت را در فهم خطا واقع شده است سبب آنکه  
 منام ببار شخصی است در شهر سورت پدر و مادرش نیز منام پدید و مادر ببار  
 اند حتی که خوش آمدن و خسر ببار نیز منام خوش آمدن و خسر آن شخص اند  
 حکم قبض روح وی شده است بعد ساعتی که ببار با فاقه آمد پرسیدند  
 چه حال است گفت عجب امر است دیدم دو شخص آمدند یکی از آن متوجه قبض  
 روح گردید که شخص سوئی آمد و گفت شما یان را جناب رسالت آب صلی الله

علیه وسلم طلب میفرمایید یکی از آن دو کس رفت و باز آمد و بر فوق خود  
 گفت بگذار این بیمار را و بیای پرسیدم کجا میروی هر دو گفتند در شهر مویش  
 همانست متعین قبض روح او شده بودم از غلط بر تو آدم چندمی خوش  
 باش و رفتند تفصیل این حکایت در زمره یاران شیخ العالمین مذکور گشته خواهد  
 شد نقل است از اکابر شنیدم که نبیره جناب ایشان مولود  
 ابو قلندر را در عنقوان جوانی دیو کے سخت گرفته بود و اکثر اوقات تسلط  
 میکرد و ظاهر این بجز بحث شاقه چندمی دفع آن ممکن نبود و بلوی همیت و  
 قصد کامل جناب ایشان بر آن آمد که بدون تدبیر قبلیه و چراغ تبوسل  
 اسم اعظم حضرت محبوب سبحانی رسته افتد عنده و بتاثر نگاه دفع آن باید  
 کرد متوجه این کار شدند و وقت تسلط از تاثر نگاه حق بن غلبه خود برو  
 میگردند آن دیو شدید باوجود زور و شور متحمل گزشتن نگاه ایشان نشد  
 خداوند که سوخته گردید یا بگذشته و از ابو قلندر کنار جسته در رفته اثر  
 از وی نماز و باز گاهی ظاهر شد و هم اکثر اوقات سرچویش بود که  
 و تربیت یلان بر همه مقدم فرمود که صاحب دیوان و یگانه عصر  
 در علم عروض و جن است که در علم عروض نظیر نداشت یک شعرا از مطلع  
 عربیات وی که یاد داشته تم تبت این تالیف کرده می آید سه ز صفت  
 آن قدر عناچه گویم + خبر از عالم بالا چه گویم + از چندمی در شهر کلکتہ باب  
 بدایت بر روی طالبین کثاده بود و هانجام عمر سب کرد و نقل است  
 می گفت شیخ نورالله عیسی پوری که بعد چند سال بعضی مریدان جناب

ایشان را بسبب خلش چند مفسدان بی ملت چنان برول متمکن گردید  
 که به بهانه پیروه گی لاشش شریف را از بنجا بر آورده بجای دیگر دفن  
 سازند و خلق مشهور کردند که اینجا لاش را سپرد کرده بودم اکنون  
 ایام منقضی شد باید که لاش از زمین بر آورده در فلان مقام باید برو  
 و دفن باید کرد چون روزی برین امر جمع آمدند قبر شریف و نمودند و  
 یقین بران داشتند که سحر استخوانی چند دیگر نمانده باشد جسم مطهر ایشان  
 همچنان که دفن کرده بودند صبح و سالم یافتند سر مو اثر لبوسیدگی  
 و گنگی نبود و ریش هم نرسیده بود و نه بر کفن اغمی رسیده بود گویا اینک  
 دفن کرده بودند و خوشبختی کافور نیز همچنان تر و تازه بیرون آوردند و  
 متامل شدند که چه باید کرد و آن مفسدان که از جاوده انقیاد و روبرتافته بودند  
 بس نام کردند بیکم قاضی القضاة قاضی نسیم الدین خان بازلاش را  
 معطر کرده هاجا دفن فرمودند باینشریک این دفن ثانی بودیم از آنروز که  
 مدرا از اهل محل اعتقاد می تمام حضرت ایشان درست شد که تاریخ انتقال  
 سیزدهم ماه شعبان وقت حاجت در سال یک هزار و دو صد و بیست و شش  
 از سال هجرت بوده

و ذکر خیر مال آفتاب عالم شایب آبی محبوب رسول الله و شانه نعمت الله  
 قادری رضی الله عنه .

که مقصود مسلمی ما ازین تالیف بیان احوال خیر مال حضرت ایشان است

نه تبیان حال مطلق در ولایتان غزل سرانی ما بر این کل خندان ولایت  
 است و نوا سخنی ما برین بهار چمنستان هدایت که گل ولایت گلستان  
 طریقت را تازه بهار به بخشید و رنگ و بویش بستان حقیقت را  
 طرفه تر و نفی و تراوی و او نسیم عنبر شمیم الطمان و افصا لش غنچه  
 دل گرفته طالبان را در شکفت آورد و نکت روح افزای کمالش شام  
 جان گل چینان مقصود را موطر ساخت حضرت شیخ العالمین رضی الله  
 عنه و لد سومی حضرت تاج العارفین رضی الله عنه است هم در عالم صور  
 و هم در عالم معنوی از بدایت تربیت تا نهایت مقام طریقه هر کس را بر آن  
 سلطان ولایت حقی بر تربیت نموده و منت کسی بر خود نه کشیده خیر الخلفاء  
 و محبوب ترین خلق از اولاد و یاران طریقت آنحضرت رضی الله عنه  
 بودند و سجادگی آن آفتاب طریقت ازین مهر سپهر ولایت رونق گرفته  
 حق است که این چنین دولت فرزند خلف نصیب کمتر اولیاء شده  
 باشد بنا بر مناسب مینماید که از بدایت عمر شریف وی رضی الله  
 عنه چیده چیده احوال بقید قلم آرم تا فی الجمله رتبه آن عالی مقام منکشف  
 بر خاص و عام گردد و با قدر التوفیق و منه الاستعانة بسم الله الرحمن الرحیم  
 نقاست هم متواتر و مشهور و معروف اما مولف کتاب را بروایت  
 نقات شاه خدایش و شاه محمد کریم و شاه شمس الدین قدس سرهم  
 و هم بروایت سید العرفاء سید العلماء و مهت برکات رسیده که از کثرت  
 بنات والده ماجده شیخ العالمین رضی الله عنه است و در پیش و خست

روزی بحضور تاج العارفین رضی عنہم عرض کرد که از طرف من بحضرت رسالت  
 صلی الله علیه و سلم عرض آرید که تمنای لیسپردارم یا این مراد فائز شوم  
 یا از وجود و خیر هم نجات یابم آنکه موجود اند همین بس اندا حضرت  
 شاه لعل محمد قدس سره را بعرض حال ربارگاه رسالت صلی الله  
 علیه و سلم فرمود بعد عرض ارشاد شد که دو فرزند نرینه بوجود آید  
 خاطر مشوش و بلول نشود پس از چندی فرزندی بوجود آمد بس چهل و  
 ذکی در عمر یازده سالگی جان بجان آفرین سپرد و داغ مصیبت بر دل  
 ماور و پدر نهاد آنحضرت را فلق بسیار آمد و دیگر حیرت بر حیرت افزود  
 که از ارشاد نبوی صلی الله علیه و سلم یقین حیات فرزند موعود و اقی  
 دشت و شاه لعل محمد را نیز تحیر تمام بود باز قصد تفسیح از جناب مرتضوی  
 علی نبیه و علیه السلام کرد حکم شد که آن موعود دیگر است اکنون بوجود  
 آید صاحب حیات و صاحب طریقت باشد مورد عطیات و انعامات  
 الهی و ولی مشرف آنوقت و صاحب کرامت گردد نامش نعمت احمد  
 خواهند دشت چون وجود با وجود شیخ العالمین بر تو انداز عالم شوم و گردید  
 و مهر سپهر ولایت از برج سعادت طلوع کرد یکی از آثار عطیه الهی آن بود که از  
 همان روز بحضرت تاج العارفین رضی عنہم ظاهر نمود و در امور اینسا طی  
 دست داد و روزه قبل از وجود پاک و رضی الله عنه هفته نگذشته  
 که دو مرتبه سه مرتبه فاقه طی افتاد و بنا بر تفصیل آن در ذکر حضرت  
 تاج العارفین رضی عنہم گفته آید نقل است میفرمود شاه خدایش و شاه محمد کریم

قدس سرها و یکی دیگر از اکابر که نامش یادند از مکه چون وجود بی‌شمار  
 شیخ العالمین رضی عنده زمین را از لوله انوار خود منور ساخت و والده حضرت  
 ایشان تا ایام رضاعت گاهی بی و منور شیرند و روزی اتفاق تشریف  
 فرمادند که بیکان بعضی اقربا شده بود بعد مراجعت دید که فرزند  
 ارجمند بر سر ناز و آرام است و آثار سیری بر چنین مبارک هویدا است  
 بخون آنکه می‌آید کسی نه و منور شیر داده باشد از دایه پرسید سبب  
 تسکین فرزندم چیست مگر کسی شیر داده عرض کرد بی الهیانه حضرت  
 شاه عبدالحمید قدس سره تشریف آورده بود و صاحبزاده را از گرسنگی  
 در گریه یافت و منظر اب دید شیر داد و رفت فی الفور بجزو استماع این معنی  
 بیکان ایشان رفت و پرسید که فرزندم را تو شیر داده عرض کرد تشریف  
 خاطر فرمایند عادت سینه ما را معلوم بود و تجدید و منور کرده شیر  
 داده بودم فرمود الحمد لله طمانتی دست داد بدرا یافت همین معنی مشوش  
 آمده بودم و هم از بعضی اکابر یاد دارم که در ایام طفولیت حضرت شیخ  
 العالمین را شوق تحصیل علوم ظاهری بنود و ذوق بالکیان و خردوس  
 خوبصورت بسیار داشت که اکثر وقت در آن مشغول ماندی روزی حضرت  
 تاج العارفین ره‌نور محاسن انشسته بود و حضرت ایشان متوجه بجا آورد  
 بودند والده اجده فرمود مطلق خیال خواندن ندارد و خداوند چگونه  
 عمر بخواهد کرد مگر بجهت بر واری بر او را آن خود اوقات بسری خواهد نمود  
 حضرت تاج العارفین را سخن می‌بسیر ناگوار آمد فرمود اینچه سخن هست

او شایان حق برداری وی خواهند کرد و بعضی کویته بنیان را هم  
 از سو وطن خود انجمنین کلمات و روز زبان بود چنانچه نقل است  
 یکی از یاران متاخرین حضرت تاج العارفین ضروری در تذکره اجراء  
 سلسل بر زبان آورد که سلسله وار شیه قاوریه پیش تماشای بزرگان  
 سلف بر آن حضرت ختم شده از یاران طالبین کسی باقی مانده و نماز  
 فرزندان کسی سرگرم راه سلوک شده و شیخ عالمین ذوق سلوک دارند هنوز  
 طفل اند و حضرت را عمر آخر رسید اگر رو بروی حضور پر نور  
 تکمیل طریقت دست میداد اجراء طریقی بود حضرت تاج العارفین  
 چین بر چین شده فرمود طریقه حضرت مولانا رسولنا رضی الله تعالی عنهما  
 جاری و باقی خواهد ماند و تربیب از تیر هم ممکن است شمشیر تا در نیام است  
 بتابدان نسبت چون از نیام بدر آورده شود بران ترمی شود و شمره  
 این ارشاد آن بود که وقت حلت بیک نگاه حضرت شیخ العالمین  
 را تا مقام تکمیل رسانید و تفصیل آن اجمال شیانیا از عالم قس  
 عطا فرمود که هر روز بلکه هر ساعت ترفی باطن دست میداد و کویته بنیان  
 سراپا چشم حیرت بودند و دانستند که شمشیر از نیام بر آید نقل است که عز  
 و معروف خلق بخضوار قدس حضرت تاج العارفین رضی الله تعالی عنهما حضرت  
 ایشان بود و از غایت قرب منزلت و قبول بارگاه عزت جودت بر  
 عرض هر طب و یابس میداشت و پذیرا می شد و جواب خطوط  
 نیاز مندان هم متعلق بحضرت ایشان بود شخصی بنام کسی خط سفارش

درخواست کرده بود حسب حکم والا نوشته عنایت فرمود چون سائل  
 خط مکتوب الیه رسانید بروی کار بر آری سائل دشوار نمود حیلۀ بجز آن  
 ندید که گفت این خط حضرت تاج العارفین بنیت صاحبزاده نوشته است  
 آن چهاره مکتوب شد لیس واپس آورد و جواب مکتوب الیه عرض شد  
 آنحضرت شیخ العالمین فرمود خط واپس آید و یکبار از رنج خطر کجاشاو  
 و از دست حق پرست قلم و زبان را بر پشت خط جولان داد و نشست فرزندم  
 نعمت احدی نمی آید با منم می نویسد هر چه میگوید با منم میگوید هر چه قبول  
 کرد مقبول شد هر چه رد کرد مردود شد و حواله سائل فرمود که پیش می  
 بر چون ثانیاً حفظ نزد وی برود مجرب دیدن بس خوفناک شد و دیگران را  
 موجب عبرت گردید نقل است شیخ العالمین فرمود که روزی  
 آنحضرت به امتحان ما آمد فرمود این قدر خرد و سن ما کیان چرا فراموش  
 آورده براسے تا شاید و جانور کافیهست عرض کردم فقط نسبتاً همان منظر  
 دارم که بر وقت تیسر گوشت شواری می شود آنحضرت جوانی نه فرمود  
 و ازان روز هر معان که وارد می شد زنج یک مرغ حکم فرمود و هرگز  
 در امتثال مرابک و تامل نکردم تا آنکه روزی پرسید چه قدر باقیست  
 و چند عدد بود عرض کردم هجلی صد عدد بود اکنون هم چهار عدد باقیست  
 فرمود بسیار حاضر آوردم چون بس خوب صورت بود و زنج آن تجویز نکرد و  
 ارشاد نمود که این چهار را برای نسل باید داشت و دل شاد گردید و از  
 آن زمان در تقرب امتحان اکثر بزبان مبارک آوردی که نعمت الله



بس رہت گویا فتم در سخنان سخن قریب صد عدد مرغ و س کے بچ کنائید  
 ہرگز بر شہرہ وی ملا لے و تاسفی ندیدم و در انتقال ہر اسر مو  
 تامل نہ کروا از آن روز قدرین و نظر کہیمیا اثر و س کے روز افزون بود  
 چون بسمہ باز وہ سالگی رسید ذوق فقر و شوق حصول معارف و در  
 دل جا گرفت رجوع بہ پدربزرگوار خود حضرت تاج العارفین آور و با عفت  
 استعداد باطن و راندک ایام آتش عشق الہی از کانون سینہ بالہ تاب  
 آمد و میل خاطر اشرف بوجد سماع زیادہ تر شد شعلہ محبت بلطے  
 کتب خانہ علوم ظاہری را پاک سوخت ہر چہ در ایام مکتب آموختہ بود نسبتاً  
 نسیا کرد و زبان حال میخواند تا در سن غمخت داد مرا عشق تو  
 و اشہر ہر مصحف و نئی تو دگر یاد نماز دست + بعد زبانی چند اتفاقاً  
 در جمع دوستان سخن در تحقیق معنی شعر کے بودہ ہر کسی را  
 می زد و مطالبے تقریر کے نمود شیخ العالمین رفہ ہم تقریر مطلبی کرد  
 حضرت استاد بر حق مولانا محمد وحید الحق قدس سرہ کدو کوش  
 سابق در سمت تحریر یافت در حجرہ دیگر نشستہ بود بیان ہر کسے  
 مے شنید حضرت ایشان را آواز داد حاضر شد فرمود بیان سامے  
 نسبت دگریان صواب تر مے نماید واقرب الی الفہم است انتقال بہن  
 باین بار کیہا سابق بنو دگر تصنیف باطن سبب انکشاف این مضامین  
 بودہ باشد اگر اکنون اندک خیال بہ تفصیل علوم ضرور کے آید  
 کافی مینواند شد آنحضرت عرض کرد کہ علم صرف و نحو ضرور است بالفعل